

# وقتی بود علی کودکی بود

در من مثل شما هم



شوهر مهربان، دست ستاره، همسر ناتوان خود تا که تازه از بستر  
بیماری برخاست بود، در دست داشت و خداوند تا به خاطر حضور او سحر  
می کرد و می گفت: «پسنگ به شکر زنی این رحمت الهی، با پدر کوفته‌ای تا  
که نشد کرده ایم، فرزانی کنیم و به پادشاهان چه میم...» و آن گاه به نانی دیگر  
اشاره کرد و افزود: «حسین از همان سینه‌ها دم، سر در کتاب داد... اکنون  
با پدر بروم و به پرستش جانم باغ دم.»

ستاره به سیمای مسرزش عبادتند. خیره شده و گفت: «چرا با حسین این افتاد، سر و کتف  
می زنی؟ پایه بگذارم بیشتر به پادی برود. لله ک الله ک که عالم بمنز شود. فان ما هم پادش  
می دم.»

عبادت. بخدمت نده و گفت: «چه می دانند که تو مبارک و مسوز و مسر مهربانی هستی. اما از  
این پس. دوس و مشق حسین ما به طود من و آوردگارش و کفارش کن. من فی طوام حسین  
ما از تو دور کنم. پادشخ های فرادانت ما تا دیده بگیرم. بگه می طوام بگیرم که از این پس. من  
دیگر نخواهی. فرصت و آگاهی آن ما خادم که به حسین چیزی بیاسوزم. پایه برایش آوردگاری  
بیادرم.»

- این چه سخن است؟ آوردگار برای چه؟ ما تا دیده بگیرم چه سوره از قرآن ما آورد است.  
- بانوی من! گارش از این حرفها گذشته. ده این صفت که چهار بودی. او طوام  
و نوشتن پادش ما به طوی فرا گرفت و به آوردش قرآن برداشت. اکنون می گوید: «معنی  
این دانه ها چیست؟ چرا نباید معنی این آیه ها تا که می طوانم جانم؟ باید معنی قرآن ما به من  
بیاسوزم!»

اشک شوق از دهگان ستاره. فرد صفت و گفت: «ای خدای بزرگ. این مهرک  
تا زنی من. ده این ده ما. ماه چند سال ما بیجوده است؟ من که پایه فی کنم. گفته برای  
دل خوشی من این سخنان ما می گوئی؟»



پر شکلی ناسعاد خواص شد. اما اکنون آسوده خاطر باش. چون منم. به زودی شما می یابید. هر  
تجارتی و زودتی دوره ای دارد که باید بگذرد. ما کوشش خود ما می کنیم و از خداوند یاری می جویم.  
- می شود کاری کنیم تا دیگر مادم عمار نشود و من از او دور فام؟

طیب پاکلی تانلی. پاسخ دلد. اگر طیب ماهر می شدی. خواص دانست فرزندم. ه  
همان که عبادت. این رویداد را نقل می کرد. ستاره با همای. چشم به دهان او دوخته  
بود و از شنیدن این ماجراها. دم به دم حالتش بهبود می یافت. عبادت که منوچه این درگونی  
شادی تقریب شده بود. دوباره. کتاب بستنش نشست و از او داد آدی. بانوی من.  
از کن نمان. گوی حسنی راه خود را یافت. شب و روز فی شناسد و دست از خواص.  
نوشش و پرس و جو بر نمی دارد. من از کوشش و پیشکار او به منوه آمده ام. سر و کله زدن  
و پاسخ پرسش های بی در پی حسنی را دلد. تاب و توان می خواهد. باید هر چه زودتر از  
استادان. یاری بگویم. ه

ستاره که از شادی و همای. آرام و فراد از کف داده بود. گفت: «پروردگارا. از مهربانی ها  
و لطف تو سپاس گزارم و تو را شکر می گویم که فرزندی دانا به ما بخشیده ای. ای خدای  
مهربان. این فرزند خوب و دانا ما برای ما عطا فرما»

کتاب ۱ هزار ساله رحمت و عبادت با کافران، لغیر و افرایش

- مرکز. چنین نیست، بلکه این بیماری نگران و دلبستگی بافکار حسی به شما.

سبب عشق و بیشتر حسرت آورد اد شده باشد. اما محبت دارد.

به حالی که دانه‌ها اشک از دیگران بر چهره ی ی بگ سند. فرد می چکد. با گفتن

بر سبب چه طور بیماری من. سبب این هم بیشتر حسی شده است؟

عبادت بر خواست و نگاهی به پیر من انگه و گفت که به معاد ش طیب. حسی

تا از پیش نوب لانی دگر بردم و لا دانست که بچه یک چون از ماد ش ده باشد. از طیب

بر سبب چه را گفتید به بانی مقدم فردم؟

طیب پای داده چون لا دانست و اگر پیش افغان. نکس است. نوم لا شون.

دوباره. حسی بر سبب چه را مقدم بیمار شده و چگونه می تواند مرا م بیمار کند؟

طیب حسرت زده می گوشید با پای ها ی ماده و کو نگان لا را آرام کند. تا حسی

دست بر داد نمود.

طیب. کی نه بشید و گفت که برای شما بیماری حاده در مان گذا. با په سال حاضر

آه رفت و تقریب الذات. طوب دیدن و طوب کوش دلن و دگر کردن. سر آگاه دلن است.

با شبه این سخن. بیتی به چنان حسی در شبه. سرش را چند کرد با فرد بر سبب

به س اگر س م به چه بیز. طوب رفت کنم و دانش پند م. بیماری حاضر من ششم؟

بزرگ با روی گشاده پای داده آدمی جانم؟

کن رفت اگر مقدم بیمار شده. می توانم از ماد مان کنم؟

آدمی فردم. چینی است. نوب بیمار بیماری و کجا می دگر کوش. دانش بزرگ و